حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | مسعود شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی گودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمیندخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

روشنفکران به روایت روشنفکران – ۱۵

گروه ادب و هنر

فرقه‌ای که عزیز دُردانه دین‌ستیزان است

این مطالب هدفی را بـه طور خاص پی نمی‌گیرند بلکه این سلسـله مطالب از سـویی به بیان نوشته‌های کسانی می‌پردازند که دوره‌ای در آب و هوای روشنفکری زیسته‌اند و از سوی دیگر قطار کلماتی که ذیل هر ایستگاه از «روشـنفکران به روایت روشنفکران» می‌آید درصدد اسـت تا به اقتضای آنچه در متن مورد بررسی آمده به ارائه توضیح درباره رویدادها و تبیین علل آنها بپردازد.

در نوبت قبل بیشتر فضا و حجم این ستون به موضوع «استعمار» و سیر تطور و تحول استعمار اختصاص یافت. در آن‌جا گفته شد که استعمار در مدل‌های «استعمار نو» و «استعمار فرانو» به «شبکه سازی» احتیاج داشته و دارند. در استعمار نو اگر تا حدودی این نیاز حس می‌شده است اما استعمار فرانو به شدت به شبکه سازی نیازمند است. برای درک بهتر به این موضوع دقت کنید:

تصور کنید جنگ در یک شهر بزرگ در جریان است. چنان‌که می‌دانیم جنگ شـهری، نبردی بسیار سخت و فرسایشی است. در نبردهایی که روی زمین در جریان است دو نیرو نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای دارند: یگان زرهی و یگان توپخانه یا موشـکی. یگان زرهی هم توان آتش در حال حرکت نیروها را افزایش می‌دهد و هم می‌تواند نقش حمایتـی برای نیروهای پیاده ایفـا کند همچنین یگان توپخانه یا موشکی نیز کارش حمایت از نیروهای خودی است آن هم با ریختن آتش از راه دور بر خط مقدم دشمن.

شبکه‌سازی مانند جنگ شهری!

این هر دو اما در جنگ‌های شـهری تا حدود بسیار زیادی کارایی خود را از دست می‌دهند چرا که در جنگ شهری معمولا خط مقدم قابل تفکیک و مشخصی وجود ندارد. در چنین حالتی بهترین نقشه آن است که اهداف کوچک‌تر برای یگان‌ها تعریف شـود اما این اهداف بهتر است به گونه‌ای باشد که پس از به دست آمدنشان، توان حمایت و همپوشانی برای یکدیگر داشته باشند. اگر یک هدف طوری انتخاب شود که در دایره حمایت دیگر مقرهای به دست آمده قرار نگیرد آن‌گاه با نخستین ضدحمله ممکن اسـت از دست برود. نقاطی که به عنوان هدف کوچک‌تر انتخاب می‌شوند هم چون نقاط قابل اتصال به هم، همانند شبکه‌ای می‌شوند که در نهایت به هدف بزرگ‌تر که تسلط به کل شهر است منجر می‌شوند.

بازگردیم به متن مرحوم جلال آل احمد. این توضیح لازم اسـت که اگر گاهی بخشی از متن آل احمد که در شماره پیشین آورده شده بود دوباره تکرار می‌شود به این خاطر است که در آن متن نکاتی وجود دارد که در نوبت پیشین فرصت پرداختن به آنها حاصل نشده بود. و اما متن:

«بله جانم این اسـت نتیجـه فریب خوردن. و همیشه این تویی که بدهکاری و حالا سال ۳۵ بود. و مزد آن مقاله ۹۵۰ تومن. عیناً. که باز رفت و آمدمان قطع شد قرضها تمام شـده بود و کار او [همایون صنعتی‌زاده] بالا گرفت و مربع همایون- بار قاطر- خانلری - خواجه نوری، داشـت می‌شد چهارگوش پی بنای مطبوعات رسمی و نیمه رسمی و روی دانه شوقی که تو و امثال تو از سر بی‌خبری در پهن‌دان همایون کاشتید، علف‌های هرز فراوان سبز شد به صورت کتابها و مؤسسه‌ها و بند و بستها و او پس از مترجم‌ها سراغ ناشرها رفت و دست یک یکشان را در حنایی فرو کرد که با بوی دلار و بلیط بخت آزمایی آب گرفته بودند و بعد سراغ مجله‌ها. «سخن» را همین جوری خرید و راهنمای کتاب را و بعد همه شـان را دسـت به دهان خودش نگاهداشت و نگاهداشت تا بوق انحصار کتابهای درسی را دکتر مهران زد. وزیر فرهنگ وقت به کمک فاطمی نامی که معاون فرهنگ بود؛ اما نانخور رسمی همایون. و ما در آن ایام (۳۸) و (۳۹) مشاور بودیم در تعلیمات متوسطه و می‌دیدیم که چگونه فرهنگ مملکت دارد بدل می‌شـود به شعبه‌ای از شعبات بنگاه فرانکلین. آن وقت بود که صاحب این قلم به وحشـت افتاد و من هم که مبادا در بنای این ظلم آباد، تو هم سهمی داشته باشی و چه باید کرد؟ جواب خیلی ساده بود. نردبان را بکش و اگـر می‌توانی خری را که بالای منبر برده‌ای بیاور پایین و این جوری بود که راه افتادیم که هر گناهی را کفاره‌ای و گزارش‌ها به فرهنگ- به رئیس- به وزیر و همه بی‌فایده و مبادا دیر شده باشد؟!»

جـلال آل احمد با آن قلم توانا و سـبک خاص خود توانست در میان نویسندگان معاصر جایگاه خاص خویش را پیدا کند. یکی از شاخص‌های قلم آل احمد طنز نیشدار اوست. یک نویسنده یا شاعر پس از سال‌ها ممارست و تلاش در مسیر خواندن و نوشتن ممکن است به این مرحله برسد؛ مرحله‌ای که زبان او دارای تشخص خاص خود او باشد.

آل احمـد در متن فـوق از ۴نفر نام می‌برد: همایون صنعتی زاده که در این سلسله مطالب از آغاز تا کنون به نوعی و به تناسـب متن به او پرداخته ام. «خواجه نوری» که در شماره سیزدهم از این سلسله مطالب در نوشتاری تحت عنوان «اسرائیل رژیمی شبه دینی، در مرکز تبلیغ سکولاریسم» به او و روش و منش او اشاراتی شد که تلاش برای مبارزه با فرهنگ حجاب و عفاف در نشریات، آن هم چندسال پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه یکی از اقدامات مهم او بود که نشـان می‌دهد وی تا چه حدی به بردگی فرهنگ بیگانه درآمده و علیه فرهنگ ایرانی-اسـلامی به مبارزه می‌پرداخت. شاید ذکر این نکته در این‌جا بد نباشد که چرا حجاب و پوشش بانوان را هم جزو فرهنگ اسلامی و هم جزو فرهنگ ایرانی عنوان می‌کنم.

حجاب؛ فرهنگ اصیل ایرانی

سال‌های دور کتابی از یک زن آلمانی خواندم که درباره ایران باستان نگاشته شده بود. نخستین بار در آن‌جا دیدم که زنان ایرانی در دوره ایران باستان نیز لچک‌هایی بلند را به سر می‌بستند که امتداد آن تا کمر آنان پایین می‌آمده است. متاسـفانه حدود ۲۰سال از آن زمان گذشته و نام کتاب و نویسنده اش را به یاد ندارم اما این موضوع چیزی نیست که تنها در آن کتاب آمده باشد. نوعی پوشش روی سـر بانوان دسـت کم از ۳۰۰۰سال قبل از میلاد مسیح یعنی از دوره سـومری‌ها و در تمدن بین‌النهرین و... قابل مشاهده است.

دقت کنید وقتی می‌گوییم ۳۰۰۰سال قبل از میلاد مسیح یعنی حدود ۵۰۲۳ سال قبل از اکنون. اگر زمان ورود اسلام به ایران را از آن کم کنیم چیزی قریب به ۳۵۰۰سال قبل از ورود اسلام به ایران زنان دارای حجاب یعنی پوششی برای سر و موهای خود بوده‌اند و این حداقل زمانی است که می‌توان برای این موضوع در نظر بگیریم. «ویل دورانت» در کتاب معروف خود یعنی «تاریخ تمدن» می‌نویسد: «غالب پارسیان برهنه بودن حتی قسمتی از بدنشان را از بی‌شرمی می‌دانند و همیشه لباس بلند می‌پوشند.» او حتی در ادامه بر این تاکید می‌کند که زنان اشراف و طبقات بالای جامعه با پوششی بلند و کامل شبیه چادر امروزی در اجتماع ظاهر می‌شدند و داشتن پوشش برای زنان نشانه طبقه اجتماعی بالای آنان بوده است.

تمام عمر در خدمت فرهنگ بیگانه!

نفـر بعدی که در متن آل احمد به او اشـاره شـده فردی است به نام «احسان یارشاطر» و با مرور زندگی او ببینیم چرا آل احمد او را با عنوان «بار قاطر» نام می‌برد. به راسـتی او چه کرده که چنین نویسنده ما را نسبت به خود بدبین ساخته است؟!

احسان یار شاطر که در ۱۲فروردین ۱۲۹۹ به دنیا آمده در سال‌های پایانی عمرش (درگذشته در شهریور ۱۳۹۷) در گفت‌وگویی طولانی با شخصی به نام ماندانا زندیان به بیان زندگینامه خود پرداخته است. او در این مصاحبه گفته است که پسربچه‌ای از خانواده‌ای مومن به «بهائیت» است که خیلی زود مادر و پدرش را از دست می‌دهد تا سرپرستی او و خواهر و برادرش، هر کدام به یکی از قوم و خویشان سپرده شـود. اما شاید برای کسانی که چندان نسبت به فرقه بهائیت اطلاعی ندارند این سـؤال پیش آید که چرا نسبت به اعضای این فرقه حساسیت وجود دارد؟ اکنون این موضوع هدف این متن نیست اما لازم است بدانیم آن سوی مظلوم‌نمایی دولت‌های غربی و نیز شبکه‌های تلویزیونی (هم فارسی زبان و هم غیرفارسی زبان) و رسانه‌های شان برای اعضای فرقه بهائی، این فرقه تا کنون چه عملکرد و کارنامه‌ای داشته‌اند. قطعا از این رهگذر به این موضوع نیز پی می‌بریم که چرا در بررسی احسان یارشاطر نخستین مواردی که مطرح می‌شود بهائی بودن اوست؟ کمبود جا برای کلمات متاسفانه امکان ارائه بیش از یکی – دو مورد از اسناد را از ما سلب کرده‌اما اگر عقل و منطق را به میان بیاوریم همین اسناد هم برای پی بردن به ماهیت این فرقه کفایت می‌کند. هر چند اگر کسی طالب دیدن اسناد بیشتر درباره خیانت‌ها و خباثت‌های بهائیان باشد آن اسناد قابل احصا و دریافت هستند.

بهائیت دین نیست، یک شبکه است

بهائیت را نباید حتی به عنوان یک شبه دین دید که ساخته دست بشر است. بهائیت از یک سو مانند یک نهاد عمل می‌کند و از سوی دیگر مانند شبکه‌ای نامحسوس به جامعه هدف نفوذ می‌نماید اما آیا اینها چیزهایی است که دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران فقط آنها را می‌گویند؟ و دیگر اینکه این شـبکه به نفع چه کسانی یا چه گروهی به نفوذ می‌پردازد؟!

پیش از پرداختن به پاسخ سؤالات بالا ابتدا بد نیست تـا ببینیم رژیم پهلوی با بهائیان چگونه بود و به آنها چه مناصب و پست‌هایی بخشیده بود و سپس در ادامه ببینیم بهائیان این همه مهربانی پهلوی پدر و پسر را با اعضای این فرقه چگونه پاسخ دادند.

بهائیان در مناصب مهم رژیم پهلوی

در دوره پهلـوی و خاصـه در دوره محمدرضاپهلوی بسیاری از مناصب مهم کشور در اختیار بهائیان بود. رژیم پهلوی و دسـتگاه ساواک با این فرقه بسیار مهربان بوده و بسـیاری از فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در اختیـار آنها بود. یکـی از معروف‌ترین بهائیانی که در سـاختار رژیم پهلـوی بود «امیرعباس هویـدا» بود که ۱۳سال مقام نخسـت‌وزیری را در اختیار داشت. درباره او داستان‌سرایی‌هایی صورت گرفته مانند اینکه در مدت ۱۳سال نخست‌وزیری‌اش قیمت‌ها ثابت مانده است. این دروغ در حالی به صورت پرتکرار در فضای مجازی عرضه می‌شود که با مراجعه به مطبوعات آن دوره شاهد خواهیم بود که چطور گاه گاه فریاد این نشریات نسبت به افزایش قیمت‌ها به سوی آسمان بلند بوده است.

از دیگـر بهائیانی که در سـاختار رژیم پهلوی بودند «عبدالکریـم ایـادی» پزشـک مخصوص شـاه بود که نفوذ فوق‌العاده‌ای داشـت و به سـبب نزدیکی با شاه در تصمیم‌سـازی‌ها نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. عبدالکریم ایادی بیش از هشـتاد شغل داشته و دارای ثروتی بی‌حد و حصر بوده اسـت. وی با استفاده از نفوذ فوق‌العاده خود در دستگاه‌های دولتی، بهائیان را در قسمت‌های مختلف در ادارات و سـازمان‌های دولتـی جای مـی‌داد و از این طریق ادارات و سـازمان‌های کشور را در خدمت بهائی‌ها در می‌آورد. از دیگر فعالیت‌های ایادی قاچاق مواد مخدر بوده و در زمینه قاچاق تریاک ید طولایی داشـته است. علاوه‌بر این ایادی از جمله مهره‌هایی بود که بیگانگان از نفوذ او بهره‌های فراوان می‌بردند. «حسـین فردوست» از افراد ذی‌نفوذ دربار و دوست دیرین محمدرضا پهلوی در مورد نقش مهم ایادی گفته است: «نقشی را که ایادی تا پایان حکومت پهلوی برای غرب داشت مجموع مهره‌های غرب نداشتند.»

آموزش و پرورش پهلوی در اختیار بهائیان

دیگر بهائی دربار پهلوی «فرخ رو پارسا» بود. شخصی که پست‌های مهمی در رژیم سلطنتی داشت و سرانجام در دوره هویدا به عنوان وزیر آموزش و پرورش انتخاب شد. دقت کنید که چه پست مهم و تاثیرگذاری به او واگذار شده بود.

«حبیب‌الله ثابت» مشهور به ثابت پاسال دیگر بهائی رژیم پهلوی بود که امتیاز تاسیس رادیو و تلویزیون به او واگذار شد. وی در عرصه تجارت با استفاده از بند و بست‌ها و روابط پشـت پرده خیلی زود سر آمد شده و تبدیل به یکی از ثروتمندترین مردان ایران شد. از جمله فعالیت‌های او در عرصه اقتصادی تأسـیس شرکت‌های زمزم و پپسی بود که عواید آن در اختیار بهائیان و صهیونیسـت‌ها قرار می‌گرفت. حبیب‌الله ثابت عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران و یکی از سرمایه‌داران مرتبط با صهیونیسم بین‌الملل بود که با استفاده از ثروتش در سیاست وارد شده و برای نمونه در انتخابات مجالس سـنا و شـورای ملی دخالت کرده و تلاش می‌کرد کاندیداهای بهائی یا هوادار بهائیان به مجلس راه یابند.

«پرویز ثابتی» دیگر فرد بهائی بود که در رژیم پهلوی نفوذ داشـت. او رئیس رکن سـوم ساواک بود. همچنین «منصور روحانی» که وزارت‌های آب و برق و کشاورزی را در اختیار داشت. «اسدالله صنیعی» از بهائیانی بود که در ساختار نظامی حکومت پهلوی نفوذ داشت و برای تبلیغ و ترویج عقاید بهائی در ارتش تلاش می‌کرد. صنیعی در سال ۱۳۰۷ به عنوان آجودان ولیعهد (محمدرضا) وارد دربار شد. وی تا درجه سپهبدی ارتقا یافت و پست‌ها و مقامات حسـاس زیادی را در اختیار گرفت. صنیعی از چهره‌های اثرگذار در حکومت پهلوی بود و در مقام مقایسـه نقشی همسنگ ایادی داشـت. «حسین فردوست» درخصوص روابط رضاشاه با بهائیان و نیز نقش و جایگاه اسدالله صنیعی در رژیم پهلوی می‌نویسد: «اصولا رضاخان با بهائیان روابط حسنه داشت تا جایی که اسدالله صنیعی راکه یک بهائی طـراز اول بود آجودان مخصوص محمدرضا کرد. صنیعی بعدها بسیار متنفذ شد و در زمان علم و حسنعلی منصور و بخصوص هویدا به وزارت خواروبار رسید.»

اسامی بهائیان ذی‌نفوذ در دوره پهلوی به همین‌ها ختم نمی‌شـود افراد مهم دیگر مانند «هژبر یزدانی» مالک بانک صادرات و مراکز اقتصادی متعدد دیگری در رژیم قبل بودند اما به گمانم همین‌اندازه هم کافی است تا بدانیم پهلوی پدر و پسر چه لطف بسیاری به اعضای این فرقه داشتند. حال گمان می‌کنید اعضای این فرقه در مقابل به چه کاری مشغول بودند؟!

جاسوسی بهائیان از ارتش پهلوی برای صهیونیست‌ها

با این همه عنایتی که شـخص شاه و دربار او و دیگر دولتمردان پهلوی به بهائیان داشتند با این وجود ببینید بهائیان چگونه پاسخ این همه اعتماد پهلوی را می‌دادند: در یکی از اسناد ساواک با طبقه‌بندی خیلی محرمانه که تاریخ وقوع آن ۷ خرداد ۱۳۴۷ نوشـته شده آمده است: «ساعت ۳۰ / ۶ بعدازظهر مورخه ۴۷/۳/۷ کمیسیون نشر نفحات‌اله در محفل شـماره ۴ واقع در تکیه نواب منزل اسدالله قدسیان زاده تشـکیل گردید. عباس اقدسی که سخنران کمیسیون بود اظهار داشت: جناب آقای اسدالله علـم وزیر دربار سـلطنتی به ما لطف زیـادی نموده‌اند. مخصوصا جناب آقای امیر عباس هویدا (بهائی و بهائی زاده) ان شـاءالله هر دو نفرکدخدای کوچک بهائیان می‌باشند، گزارش‌هایی از فعالیت‌های خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان می‌دهند.

دولت اسـرائیل در جنـگ ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احیای ایران طرح می‌نمایند پیشـرفت و ترقی ما بهائیان این اسـت که در هر اداره ایران و تمام وزارت خانه‌ها یک جاسـوس داریـم و هفته‌ای یک بار کـه طرح‌های تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می‌رسد گزارش‌هایی در زمینه طرح به محفل‌های روحانی بهائی می‌رسد. مثلا در لجنه پیمانکار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران و این که چگونه اسلحه به ایران وارد می‌شود چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم می نمایند.»

در این مملکت باید بی‌حجابی را رونق دهیم!

در بخش انتهایی گزارش فوق به صراحت اعلام شده که بهائیان از درون ارتش پهلوی برای رژیم صهیونیستی جاسوسی می‌کنند. سؤال این است که این فرقه با رژیم پهلوی که هم با بهائیان و هم با صهیونیست‌ها روابط خوبی داشـت این‌گونه برخورد کردند حـال این فرقه در دوره جمهوری اسـلامی با چه حدی از بغض و کینه نسبت به اسلام و مسلمانان به جاسوسی به نفع اسرائیل می‌پردازند؟!

برای آنکه به بغض و کینه این فرقه ضاله و آلت دست صهیونیسـم پی ببریم این سند ساواک کفایت می‌کند. گزارشـی در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ با طبقه‌بندی خیلی محرمانه در اسناد ساواک وجود دارد که شرح آن بدین قرار است: «جلسه‌ای با شرکت ۹ نفر از بهائیان ناحیه ۱۵ شیراز در منزل آقای فرهنگ آزادگان و زیر نظر آقای لقمانی تشـکیل گردید. بعد از قرائت نامه، آقای ولی‌الله لقمانی در مورد ادیان جهان و آمار آنها و شهدای بهائیت سخن گفت. وی اضافه کرد آقایان بهائیان بهتر است بیشتر مطالعه نمایند و از روی حقیقت قضاوت کنند تا بفهمند معنی بهائیت که امروز آزادی بیشتری دارند یعنی چه؟ در زمان قدیم احباء نمی‌توانستند بگویند ما بهائی هستیم و نمی‌توانستند تبلیغ کنند اگر هم مبارزه‌ای می‌نمودند فورا آنها را می کشتند و لیکن اکنون آن تعصب‌ها کنار گذاشته شده است. اکنون از آمریکا و لندن صریحا دستور داریم در این مملکت مد لباس و یا سـاختمان‌ها و بی‌حجابی را رونق دهیم که مسلمانان نقاب از صورت خود بردارند به طوری کـه من مطالبی در منزل آقای معتمد قرائت کردم و تمام دختران و پسران بهائی خوشحال شدند. در ایران و کشورهای مسلمان دیگر هر چه بتوانید با پیروی از مد و تبلیغات ملت اسـلام را رنج دهید تا آنها نگویند امام حسین فاتح دنیا بوده و علی غالب دنیا البته بهائیان هم تصدیق دارند ولی نه برای قرن اتم، اتمی که به دست بهائیان درست می‌شود. اسلحه و مهمات به دست نوجوانان ما در اسـرائیل ساخته می‌شـود.» پس با این دو نمونه مشـخص شد که اولا چرا نسبت به این فرقه حساسیت وجود دارد و دوم اینکه چرا در بررسی شخصیت احسان یارشاطر نخستین موضوعی که به آن اشاره کردیم بهائی بودن اوست. اعضای فرقه بهائیت در شهر مانند شبکه‌ای عمل می‌کنند. اطلاعات و گزارش‌ها از پایین دست شبکه به سمت اعضای اصلی محفل بهائیت در هر شهر ارسال می‌شود و رئیس‌آن محفل آن اطلاعات را به فرد بالادستی خویش می‌دهد و از آن‌جا به «بیت العدل» در حیفا (یکی از شـهرهای فلسطین اشغالی که اکنون در اختیار رژیم غاصب صهیونیستی است) ارسال می‌گردد. اطلاعات به دست آمده توسط بهائیان دست آخر به سازمان اطلاعات رژیم صهیونیستی (موساد) تحویل داده می‌شود.

راسـتی تا به حال به این موضوع‌اندیشه کرده‌اید که چرا دولت‌های غربی و رسـانه‌های بزرگ بین‌المللی و نیز دسـتگاه‌های اطلاعاتی آنها که معمولا ادیان الهی را تاب نمی‌آورند و دائم بر طبل دین‌ستیزی می‌کوبند اما با این فرقه چنین مهربان هسـتند و دائم سنگ آنها را به سینه می‌زنند؟! برای پی بردن به این موضوع فقط کافی اسـت بـه این نکته توجه کنید که در یکی-دو دهه اخیر صدها عنوان فیلم ضد اسلام و حتی ضد مسیح و ضد مسیحیت و کلیسا در غرب ساخته شـده اما چرا بهائیت برای آنها تافته‌ای جدا بافته اسـت؟! پس تا این‌جای کار فهمیدیم که «احسان یارشاطر» در خانواده‌ای بهائی به دنیا آمده و اینکه بهائیان چه عملکرد و کارنامه‌ای علیه فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی داشته‌اند. به مدد و توفیق رب آموزنده در نوبت‌های بعدی به ادامه بررسی کارنامه یارشاطر و متن «یک چاه و دو چاله» می‌پردازم.

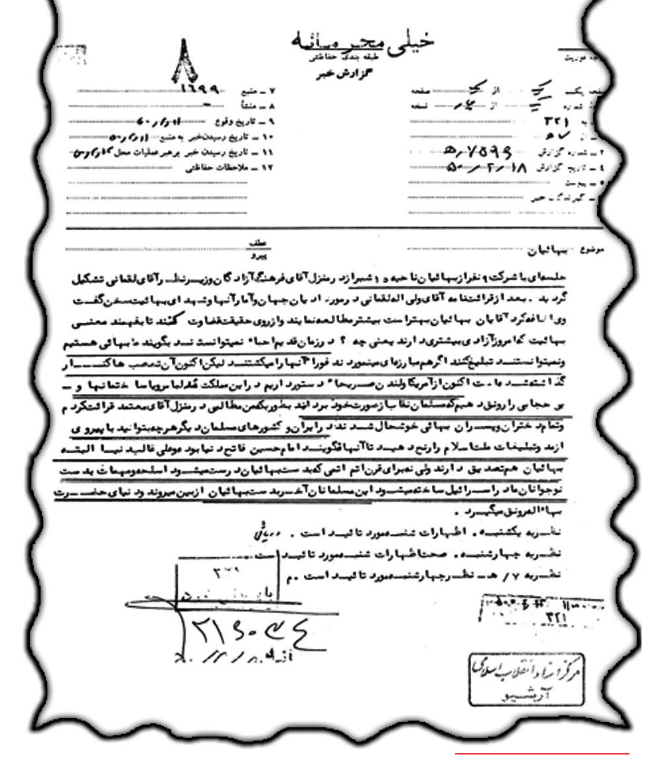

خیلی محرمانه
گزارش خبر
مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

تصویر فوق سـندی از ساواک است که در تاریخ اردیبهشت ۱۳۵۰ تنظیم شده و متن آن به راسـتی دردآور است. در بخشی از متن آن که به جلسه بهائیان شیراز اختصاص دارد آمده اسـت: آز آمریکا و لندن دستور داریم تا در این کشور مد و لبـاس و بی‌حجابی را رونق دهیم... هر چه می‌توانید با پیروی از مد و تبلیغات این مسلمانان را رنج دهید تا آنها نگویند امام حسین فاتح دنیا بود و... امروز بمب اتم و اسلحه و مهمات به دست جوانان ما در اسرائیل ساخته می‌شود تا این مسلمانان آخر به دست بهائیان از بین بروند و دنیای حضرت بها رونق گیرد.

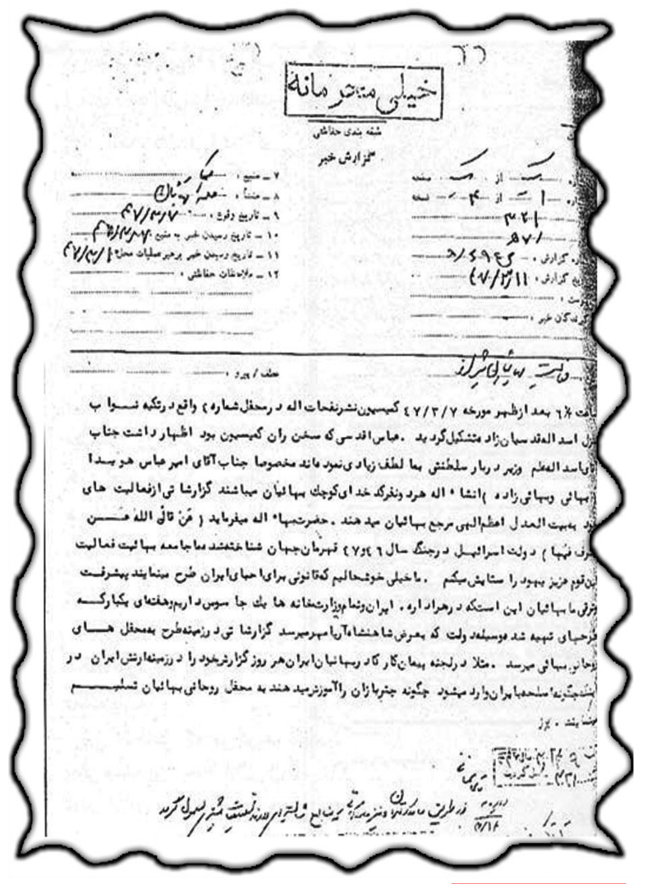

خیلی محرمانه
گزارش خبر

تصویر فوق سند ساواک است که طبقه‌بندی خیلی محرمانه دارد و در خرداد ۱۳۴۷ تنظیم شده است. در بخشی از این سند که گزارش یکی از جلسات محفل بهائیان است آمده که فرد گرداننده جلسـه چنین می‌گوید: پیشرفت و ترقی ما بهائیان در این است که در هر سازمان و اداره‌ای یک جاسوس داریم.

حاشیه‌نگاری بر بیتی از حافظ

۱۶

... ولی افتاد مشکلها

علی قربان‌نژاد

در چنـد نوبت قبل به یکی از بیتهای مشـهور و البته بسـیار زیبای حضرت استاد پرداختم که در مصراع نخست آن آمده بود: «در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد» در آن نوبت به این موضوع اشاره شد که به کار گرفتن عبارت «با یاد آمدن» به نوعی گویای این است که شاعر می‌خواهد از کیفیت نماز سخن به میـان آورد. نمازی که در آن «خم ابروی یار» با «یاد» می‌آید. این یعنی شاعر می‌خواهد بگوید حتی از قوه‌ای که خاطره خم ابروی یار را در خود دارد نیز جدا و فارغ شده بود چرا که می‌گوید «خم ابروی تو با یاد آمد». اگرچه ممکن است که در ادوار مختلف صورت‌بندی جملات متفاوت باشند و نیز به کارگیری حـروف ربط و اضافه نیز با زبان اکنون ما فرق‌هایی داشته باشد اما با این همه به کار گرفتن «با یاد آمد» به جای «در یاد آمد» می‌تواند امکان خوانشی را که عرض شد با خود داشته باشد.

همه ما با چالش حفظ حضور قلب در عبادات و خاصه در نماز دست و پنجه نرم کرده‌ایم و یحتمل ایـن تجربه را کم و بیـش داریم که در ابتدای نماز عزم خویش را جزم کرده‌ایم که این بار دیگر تا پایان فریضه، به هیچ خیـال و خبری فرصت عرض‌اندام ندهیم و تنها و تنها عقل و دل را به سمت مقصد و مقصـود همه موجودات و ذرات عالم راهی کنیم. با این حال می‌دانیم که معمولا این تلاش‌ها نتیجه‌ای چندان مطلوب نداشـته و ندارند. حال شاید جالب باشـد اگر بگوییـم که خود حضرت اسـتاد، حافظ شیرازی راهکاری برای این موضوع ارائه داده تا طلب حضور از جانب طالـب حضور به نتیجه‌ای مطلوب رهنمون گردد.

پیش از پرداختن به بیت مورد نظر ابتدا این توضیح را برای پیشگیری از سوءبرداشت‌های احتمالی عرض کنم که منظور از سطرهای بالا این نیست که حافظ، شـعری که در ادامه بـه آن خواهیم پرداخت را برای حضور قلب در نماز عنوان کرده بلکه به لحن گفتار حضرت استاد در این شعر حالتی کلی دارد و اما آن بیت:

حضوری گر همی خواهی، از او غایب مشو حافظ
مَتی ما تَلْـقَ مَنْ تَهْوی دَعِ الدُّنْیا و اَهْمِلْها

مصراع نخست این بیت نسخه دقیق و کاملی برای کسب حضور قلب است. حافظ در مصراع نخست این بیت می‌گوید: اگر طالب حضور هستی پس باید هیچ گاه از او غایب نشوی. «از او غایب نشدن» یعنی چه؟! به نظر می‌رسد این بند یعنی آن‌که همه فکر و ذکر باید متوجه کسی باشد که طالب حضور نزد او هستیم. چگونه کسی می‌تواند طالب حضور نزد کسی باشد اما از او غایب شود؟! این یعنی آنکه آنچه در زمان حال بر آن مصمم می‌شویم آن‌گاه حاصل خواهد شد که وزنه مجموعه افکار و اعمال ما در محدوده مشخصی از گذشـته به یاد آن کسـی یا چیزی که طالبش هسـتیم سنگینی کند. به عبارتی اگر این حضور را مثلا حضور قلب در نماز فرض کنیم آن‌گاه این مقصود حاصل می‌شود که در ساعات گذشته فکر و ذکر ما به حضرت دوست مشغول بوده باشد. به عبارتی می‌توان این طور گفت: اینکه اکنون ما نزد چه کسـی یا چه چیزی حاضر باشیم برآیندی از مجموع افکار و دل مشغولی‌های ما در سـاعات گذشته است. بنابراین وقتی می‌توانیم نزد او حضوری داشته باشیم که در بسیاری از لحظات گذشته به او مشغول بوده باشیم. این می‌شود از او غایب نشدن.

در این‌جـا احتمالا آنچه به ذهن خطور می‌کند این است که این «مشغول بودن به او» چگونه است؟ شاعر سینه سوخته همدانی، یعنی باباطاهر در یکی از دوبیتی‌های شیرین و دلنشینش چنین آورده است:

خوشا آنان که الله یارشان بی
بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنانکه دائم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

آیا واقعا ممکن است که کسی دائم در نماز باشد؟! حتی رسـول گرامی اسلام(ص) و اهل بیت سراسر نور و رحمت او نیز اوقاتی را به کار در نخلسـتان و یا مزارع، زمانی را به معاشـرت با برادران دینی و... می‌گذراندند. به نظرم خیلی واضح است که «نماز» در این دوبیتی استعاره از چیزی یا چیزهایی است. نماز در فرهنگ‌های لغت چنین معنا شده است: نیاز، اطاعت، بندگی،پرستش و... پس دائم در نماز بودن یعنی دائـم در اطاعت و بندگی بودن و همواره این را دانستن که ما در همه چیز به خداوند نیازمندیم. شاید به نوعی «دائم در نماز بودن» باباطاهر با «از او غایب نشدن» حافظ هر دو فضایی نزدیک به هم را ترسیم می‌کنند. پس از او غایب نشدن یعنی اینکه بنده به هر بهانه‌ای سرصحبت و حرف را با خالقش باز کند؛ مثلا در خیابان مشـغول راه رفتن هستیم فردی محتاج را... یا فردی بیمار را... یا حتی کسـی را که دچار اعوجاج یا خطایی است یا... می‌بینیم در

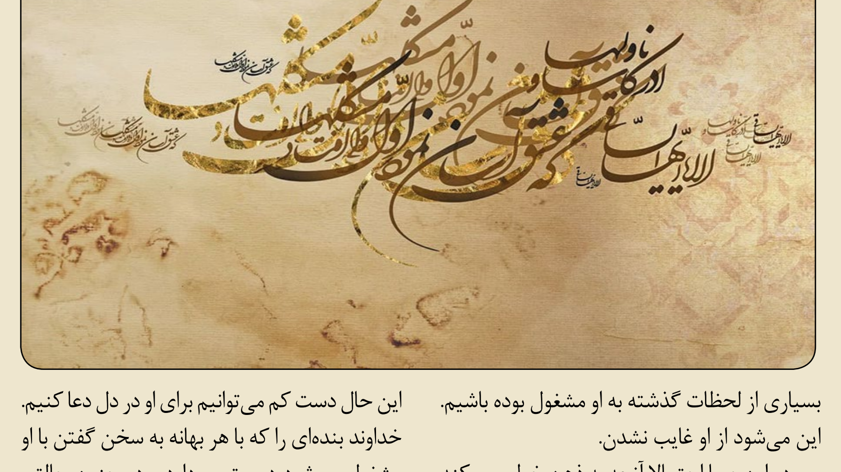

این حال دست کم می‌توانیم برای او در دل دعا کنیم. خداوند بنده‌ای را که با هر بهانه به سخن گفتن با او مشغول می‌شود دوست می‌دارد و در چنین حالتی قطعا از او غایب نیستیم. مرحوم آقا مجتبی تهرانی (که رحمـت و رضوان خدا بر او باد) بر این موضوع تاکید داشـتند که هر گاه بنده رو به سوی خداوند می‌کند نباید از دایره ادب خارج شـود. دیگر اینکه هـرگاه ذهن و زبان فراغتی یافتند می‌توان آنها را با ذکری همراه ساخت.

و اما مصـراع دوم بیت مذکور... مصراعی که به زبان عربی سـروده شده اسـت. این یکی از صنایع شعری به شمار می‌رود که به آن «تلمیع» و شعری که بر اساس این صنعت سروده شده را شعر «ملمع» می‌گویند. این صنعت شعری حکایت از اشعاری دارد که در آنها شـاعر از دو یا چند زبان در سرودن یک شعر استفاده کرده است.

«متـی ما تلق من تهـوی» یعنی هر گاه به آن کسی که دوسـتش داری رسیدی... و «دع الدنیا و اهملهـا» یعنی دنیا را رها کن و به آن بی‌اعتنا باش. امـا در حصول این نتیجه تقـدم و تاخر آیا چنین است؟! یعنی آیا این طور نیست که مثلا باید نسبت به دنیا بی‌اعتنا باشـی تا به مطلوب خود برسی؟! در این باره نکته‌ای ظریف وجود دارد. اینکه ما به‌اندازه‌ای رخصت داریم تا به دنیا توجه کنیم مثلا به‌اندازه رفع نیازهای خویش و کسـب حلال و... با این وجود هر آن‌اندازه که معرفت و شـناخت ما نسبت به خویش و خالق خویش و سـیر و سفرمان بیشتر می‌شود به همـان میزان نیز ما خود از توجه به دنیا (از توجهی که از آن منع نشده ایم) خواهیم کاست.

این غزل معروف لسان الغیب که در ترتیب دیوان او در جایگاه نخستین غزل نشسته نیز با بیتی ملمع آغاز می‌شود که از این قرار است:

اَلا یـا اَیُّهَا السّـاقی اَدِرْ کَأسَـاً و ناوِلْها
که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلِ‌ها

بیت فوق را بسـیاری مورد توجه و بررسی قرار داده‌انـد و حتی این موضوع کـه مصراع عربی این بیت از «یزید بن معاویه» وام گرفته شـده نیز مورد توجه برخی مانند شهید بزرگوار «مرتضی مطهری» بوده اسـت. با این حال و ضمن ادای احترام به همه آن آموزگاران و بزرگان می‌خواهم از زاویه دیگری به این بیت نظر افکنم.

نخسـت آنکه در شـرحی که «احمد سـودی بسنوی» (که گاهی او را محمد سودی نیز نامیده‌اند و متوفای ۱۰۰۰ه.ق است) آورده است: «این مصرع از قطعه‌ای است که یزید بن معاویه بر وزن بحر «هزج» سروده و اصل قطعه عیناً به این قرار است:

انا المسمـوم ما عندی بتریاق و لا راقی
أدر کأسـا و ناولهـا الا یا ایها السـاقی

پس خواجـه حافظ برای توافق بـا قافیه غزل خود مصرع مذکور را مقدم و مؤخر کرده و به طریق تضمین در اول غزل خود ایراد کرده اسـت. از این جهت و به دلیل چنین تضمینی، حافظ مورد انتقاد برخی قرار گرفته است.»

معنای بیت عربی فوق این اسـت: من مسموم شده‌ام و نزد من نه پادزهری هست و نه طبیبی پس ای ساقی شراب در پیاله بریز و بگردان.

دوم آنکه برخی را عقیده بر این است که منابع معتبری درباره انتساب این شعر به یزید نیست. یکی از این افراد «محمد قزوینی» است که ضمن بررسی و معرفی منابعی که اشـعار یزیـد را ذکر کرده‌اند نتیجه گرفته که در هیچ کدام از آنها این شعر یافت نشده است.

حال با آنچه گفته شـد نتیجـه‌ای که حاصل می‌شـود این است که حتما به طریقی این قول که شـعر مذکور از یزید است به احمد یا محمد سودی رسـیده و لذا ممکن است این قول و نظری بوده که در افواه مردمان جاری بوده و سینه به سینه منتقل گشته است. با این وجود ممکن است در همان دوره حافـظ هم این قول در میـان مردمان بوده که این شـعر از یزید اسـت و حافظ هم بر همین مبنا آن را به کار گرفته هر چند ممکن اسـت که طبق نظر «محمد قزوینی» در منابع معتبر چنین شعری ذکر نشده باشد.

حالا فرض را بر آن بگیریم که حافظ با این گمان که این شعر سروده یزید است آن را به کار گرفته اما چـرا برخی به حافظ ایراد وارد کرده‌اند که چرا این مصراع از یزید را آورده است؟! یحتمل آنها شخصیت و اقدامات یزید را اساس این اعتراض شان قرار داده‌اند اما اگر فرض فوق را ملاک قرار دهیم آن‌گاه آیا این معنا به ذهـن خطور نمی‌کند که حافظ به نوعی با آوردن این مصراع می‌خواسته شکلی از صنعت تلمیح را به کار بگیرد؟! در صنعت تلمیح شـاعر با آوردن نامی یا بخشی از یک داستان یا رویداد یا... از حافظه مشـترک جامعه به نفع ایجاز شعر کمک می‌گیرد. مانند اینکه اکنون کسی بگوید «شهید تشنه لب» و این عبارات ناگاه واقعه کربلا را در ذهن شـنوندگان زنده می‌کند. حافظ حتما از آوردن شعری که دست کم در فرهنگ محاوره و بین مردمان منسـوب به یزید بن معاویه اسـت مقصود و نظری داشته که به گمانم نزدیک‌ترین مرجع برای جست‌وجوی مقصود و نظر شاعر شیرین سخن شیرازی مصراع دوم این بیت است:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

عباراتی مشهور به حدیث قدسی وجود دارد که می‌تواند به ما در مسـیر این جست‌وجو کمک کند. حدیثی کـه در منابع حدیثی ما وجود ندارد اما در منابع عرفانی و حتی برخی منابع تفسیری به کرات ذکر شـده اسـت. عالمان و آگاهان علم حدیث و رجال و... بر این عقیده‌اند که اگرچه این حدیث در منابع شـناخته شده حدیثی نیست که سند آن نیز به آن واسطه مورد بررسی قرار گیرد اما دست‌کم به دو دلیل آن را از نظر مفهومی بلااشـکال می‌دانند: اول آنکه مشـابه این مضامیـن در منابع عرفانی و تفسـیری به میزان قابل توجهی تکرار شده است. دوم اینکه مضمـون و محتوای آن با آیات مصحف شریف و دیگر احادیث و روایات در تناقض نیست و بلکه حتی می‌توان در برخی احادیث و آیات مشابه بخش‌هایی از این عبارات را دید و آن عبارات زیبا از این قرار اسـت: «مَن طَلَبَنی وَجَدَنی، و مَن وَجَدنی عَرَفَنی، و مَن عَرَفَنی احَبّنی و مَن احَبّنی عَشَقَنی، و مَن عَشَقَنی عَشَقْتُهُ، و مَن عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ، و من قَتَلْتُهُ فَعَلَی دِیتُهُ، و مَن علی دیتُه فانا دِیتُه»

معنای این حدیث قدسی از این قرار است: «آن‌کس که مرا طلب کند، مرا می‌یابد و آن‌کس که مرا یافت، مرا می‌شناسـد و آن‌کس که مرا شناخت، مرا دوست می‌دارد و آن‌کس که مرا دوست داشت، به من عشق می‌ورزد و آن‌کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می‌ورزم و آن‌کس که من به او عشق ورزیدم، او را می‌کشم و آن‌کس را که من بکشم، خون‌بهای او بر من واجب است و آن‌کس که خون‌بهایش بر من واجب شد، پس خود من خون‌بهای او هستم.»

اگر در خاطر مبارکتان باشـد در یکی از همین سلسله مطالب به این موضوع اشاره کردم که عشق از پس معرفت و شـناخت پدیدار می‌شود و یکی از بهترین راه‌های کسـب معرفت و شناخت میان دو موجود صاحب خرد و عقل و شعور «گپ‌وگفت» یا به قول فرنگی‌ها «دیالوگ» اسـت. همچنین به این اشاره شد که نماز و ادعیه خواندن ما در حکم سخن گفتن ما با خداوند هستند و قرآن خواندن در حکم سخن گفتن خالق با بندگانش است. جالب است اگر بدانیم که معنای «دعا» یعنی: درخواسـت کردن؛ طلب کردن. حال به ابتدای آن حدیث قدسی دوباره نـگاه کنید: «آن کس که مرا طلب کند مرا می‌یابد و آن‌کس که مرا یافت مرا می‌شناسـد و آن‌کس که مرا شناخت، مرا دوست می‌دارد...» چنان که در این جمـلات می‌بینیم طلب کردن (یـا به قولی با خدا سخن گفتن و به سخنان متبرک او گوش فرا دادن) منجر به یافتن می‌شود و یافتن به شناخت می‌انجامد و شناخت و معرفت به دوست داشتن و عشق منتهی می‌گردد. این توضیح لازم اسـت که مراد از «یافتن خداوند» در عبارات مذکور رسیدن به ایمان قلبی و اطمینان درونی بر وجود خداوند متعال اسـت و در مراحل بالاتر رسیدن به ایمان قلبی نسبت به صفات و سپس وعده‌های خداوند است.

«عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» به نوعی یادآور این است که «هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیشترش می‌دهند» و اگر حافظ این بیت را به واسـطه قولی که آن را به یزید نسـبت می‌دهد آورده باشـد (که چندان بعید هم نیست) باید این غزل او را نیز متاثر از حال و هوای عاشورا و ماجرای کربلا بدانیم چرا که آوردن‌بندی از شعری که منسـوب به «یزید بن معاویه» است خواسته تا از صنعت تلمیح بهره بگیرد. اگر چنین باشـد پس توجه او به رنج و سختی‌هایی بوده که دختر بزرگوار امیرالمومنین(ع) به همراه کاروان اسرا متحمل شده اسـت. اصلا شاید به همین خاطر او در همان بیت اول این معنا را آورده «که عشـق آسـان نمود اول ولی افتاد مشکلها»